

من، تو...

تنهایی...

مهرناز زین العابدین پور

محمد حسین انصاری

فهرست

مقدمه

چند جمله ای

تک جمله ای

مقدمه

احساس. کلمه ای زیبا. کلمه ای مرموز. کلمه ای مبهم. کلمه ای با تعاریف مختلف. شاید به تعداد همه انسانها. به تعداد همه کسانی که احساس را حس کرده اند. تجربه کرده اند. درک کرده اند. دقیقاً ندانستند چیست. دقیقاً نتوانستند بیانش کنند. به کلامش بیاورند. توصیفش کنند. چیزی در درون. در اعماق وجود. شاید در ذهن. شاید در قلب و شاید جایی ناشناخته. احساس را نمی توان بیان کرد. به زبان آورد. اما می توان اسیرش کرد. می توان دیدش. در چشم. با قدرت اشک. در صدا. با لرزشش. در دستان. با گرما یا سرمایش. در قلب. با تپشش. در نفس. با هن هنش. و شاید در قلم. با لغزشش بر کاغذ. با انتقالش بر کاغذ. با تبدیل حس به کلام. به کلمه. به جمله. به متن. به داستان. به شعر. و به هر شکل نوشتاری دیگر. با قدرت دادن به جوهرهای بی احساس. با نگاشتن احساسات. شاید اینگونه بتوان احساس را بیان کرد و آن را به اسارت گرفت تا کمی از ابهامش کاست. تا بتوان بیانش کرد. عیانش کرد. شناختش.

چند جمله ای

نیا....

اینجا جنگ است....

بین دیروز و امروز و فردایم....

امیدم را نگیر....

شاید این آخرین بازمانده از من باشد....

آرامش....؟

اشتباه آمدی...

چند سالی است از این منزل رفته است....

در رنج....

روح ندانسته جلا می یابد....

به تو فکر نمی کنم....

حس کردن نبودنت برایم کافی است....

دیروز آمدی و فردا می روی....

بین چگونه آمدی و چگونه می روی....

با پا آمدی....

و با سر می روی....

جایت خالی نیست....

تنهاییهایم، جایت را پر کرده اند....

از راز عشقمان به کسی نگو....

دیگر نه کسی به راز اعتماد می کند، نه به عشق....

به تو گفتم بی تو میمیرم....

امروز، بی تو زنده ام....

شاید آن روز، کاملاً صادق نبودم....

و شاید تو نیز دیگر آن " تو " نبودی....

زبان نفهم نیستی....

کاش سکوت را می فهمیدی....

از شب تاریکیش به ما رسید....

و از روز ستاره هایش....

هیس....

هیچ نگو....

اینجا سکوتش پر از بودن توست....

شکستی بال پرواز را....

نشکن شوقش را....

که با بال شکسته می توان همچنان شوق پرواز داشت....

فردا که به امروز نگاه کنم، نمی دانم دعایت خواهم کرد یا

نفرین....

اما تأسف بار است که بازیگر اصلی فرداهایم هم تو

هستی....

هیچ گاه فکر نمی کردم بتوانم دنیا را در دو حرف

خلاصه کنم.....

"تو"....

من کسی نبودم که به من تکیه کنی....

درختی خشکیده بودم که بر هوا تکیه کرده بود....

هوای اطرافش یا هوای نفس.... فرقی نمی کند....

خود در راه سقوط بودم....

فرقی نمی کند از کدام نسلیم....

همه سوخته ایم....

مهم نیست به کجا....

فقط از یادم برو....

چیزی که زیاد آزارم می داد، نبودت نبود....

بیهوده بودنت بود....

زندگی، فردا سخت تر است....

هم غم امروز بدان اضافه شده....

هم طاقت درد کشیدنمان کمتر گشته است....

مثل فردا باش که امید آمدنت باشد.....

نه مثل گذشته که حسرت رفتنت بر دل بماند.....

دل را به رسم امانت به تو سپردم....

هم در رفاقت خیانت کردی هم در امانت....

خواستم یار باشم، بار شدم....

نگران تو نیستم....

تو که مرا زمین گذاشتی و رفتی....

حال مانده ام چگونه خود را از زمین بلند کنم....

از گفتن دوست دارم خسته نمی شوم....

شنیدنش را.... نمی دانم....

تا به حال تجربه نکرده ام....

بیهوده نگاهم نکن....

وقتی در چشمانت برق رفتن، شوق ماندن را کور کرده

است....

یک جای کار اشکال دارد....

نمیدانم من از روی عادت می گویم دوستت دارم یا تو از

روی عادت می شنوی....

می نویسم....

اینجا همه چیز خوب است....

آرام و دلنشین....

اشکی بر ورق می چکد...

راست گفته اند که چشمها نمی توانند دروغ بگویند...

کاش فرشته ای به عنوان وجدان در قلب و فکر همه انسان

ها زندگی می کرد...

تا کسی تنها نمی ماند...

تا دلیل تنهایی دیگران نمی شد...

نپرس که چگونه ام....

سالمه است که مرهم دل نبوده ای....

فقط جای خالیت را بیشتر به رخم می کشی....

دل گرفته است....

تنها دو کلمه آرامم می کند....

نه به شکل دوست دارم یا عاشقت هستم...

فقط بگو "من هستم"....

رویت را برنگردان....

بیا عادلانه مبارزه کنیم....

رودررو میگیریم....

از رفتن به گورستان می ترسم....

نه به خاطر مرگ یا یاد مرگ....

برای حرفهایی که باید به کسانی می گفتم و نگفتم....

و برای سخنانی که نباید به کسانی می گفتم و گفتم....

آنچه را انجام می‌دهیم قسمت کوچکی از آن کارهایی
است که فکر می‌کنیم می‌توانیم به انجام برسانیم و آنچه
فکر می‌کنیم می‌توانیم انجام دهیم قسمت ناچیزی از آن
کارهایی است که به عنوان یک انسان توانایی انجامش را
داریم

بسیار دردآور است وقتی می‌بینم کسانی که همه چیز دارند
غیر از پول فلاکت بارتر از کسانی که هیچ چیز ندارند جز
پول زندگی می‌کنند

ما را چو کرم ابریشم درون پيله گذاردند تا پروانه وار بیرون
آییم ، ولی چنان گرفتار پيله شدیم که پروانه شدن را هم از
یاد بردیم

نکته مشترکی که بین تمام انسانهای بزرگ دیده ام این
است که آنها هر کدام یک کار را ، به بهترین شکل انجام
می دهند ، نه همه ی کارها را

زندگی فردی را می توان در یک کتاب نوشت و زندگی
شخصی دیگر را در یک تکه کاغذ ولی تنها وجه اشتراک
آنها چیزی نیست جز کلام آخر، یعنی «پایان»

کاش درختان می دانستند که خود، روزی همانند نهالی بوده
اند که الان در زیر پای آنها از بی آفتابی در حال مردن است

به هر کجا که پا می نهیم...

تناقضات، با سکوت سنگینشان، حضور خود را فریاد

می زنند

می خواهم آغوشت را ترک کنم...

اما نمی دانم دستان تقدیر برای نگه داشتتم اینقدر پر توان

است...

یا پاهایم برای رفتن اینقدر کم توان...

کاش می شد حصارى با خارهایی تیز و برنده در اطرافمان

کشیده شود....

که جرأت هر موجودی را می گرفت....

تا "ما" را "من" نکنند...

تک جمله ای

کرکس ها، لاشه می خورند تا خون کسی به گردنشان
نباشد....

گاهی همه چیز را فراموش می کنیم....حتی انسان بودنمان را

در رویارویی با لحظات غم بار، غمگین بودن طبیعی است
اما شاد بودن یک هنر.....

کاش عدالتی هنوز وجود داشت که برای صداقت، پاداشی

می داد....

زندگی واژه ی سبزی است بر پرده ی ابهام

قنات ، اشک حسرت مردگان است.

به شنیده های خود اطمینان و به دیده های خود شک نکنید

در راه زندگی همه چیز را نادیده گرفتم....

و به دنبال تویی رفتم که سرابی بیش نبودی....

بیابان، خانه درختانی است که در ضیافت جنگل مهمانند

در آفتاب حقیقت بسوزیم ، بهتر از این است که زیر سایبان
دروغ خواب خوب و خوش داشته باشیم

بهشت زیر پای مادران نیست ، مادران بر فراز بهشتند

صداقت ، تفاهم و گذشت ، سه ضلع مثلث خوشبختیند

آبشار ، پرتگاه آبهای مغرور است

آنهایی که سیلاب اشکشان جاری است ، دریاچه ی

چشمشان طغیان نکرده ، سد قلبشان شکسته است

شهرت چون ایستادن ، ثروت چون راه رفتن و پست و مقام
چون دویدن بر روی طناب است

تنهایی ، شلوغ ترین لحظه است

هر کاری که پیرویش بزرگ است ، شکستش نیز بزرگ
خواهد بود

انسانهای عدالتخواه چون ماهی‌هایی هستند که برخلاف
جریان رودخانه حرکت می‌کنند

پیشرفت، زاده‌ی تفاوت‌هاست

برای متفاوت بودن با همه‌ی انسانها تنها کافی است که خود

باشی

شکست ، عدم موفقیت در انجام کارها نیست، شکست ،
انجام ندادن کارهایی است که توان انجامش را داشته باشیم

گل های مصنوعی نمی میرند، اما گل هم نمی دهند

سخن گفتن به هنگام میزان علم را نشان می دهد و سکوت
به موقع میزان عقل را

ماهی هایی به دام ماهیگیر می افتند که به دنبال چیزهایی
محال باشند ، کرمی خاکی در میان آب

دیروز فردایی بود که از دستش دادیم

از هر آنچه هستیم ، برتریم

هنر ، انجام کاری خاص نیست ، خاص انجام دادن کاری
است

همه‌ی انسانها به صورت بالقوه با هم برابرند ، آنچه تفاوت
ها را تشکیل می دهد بالفعل شدن هاست

روباه جنگل بودن بهتر از شیر باغ وحش بودن است

احترام به بزرگتر نشان دادن ادب است و احترام به کوچکتر،
آموزش ادب

آزادی، بیشتر شبیه به یک رؤیاست، شما در هر مرحله از
زندگی اسیر کسی هستید و بیشتر اسیر خودتان

دروغ، پرتگاهی است مرتفع